

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا
 ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ
 وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا
 الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَن قَتَلَهُ مِنْكُم مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ
 أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ غَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ
 عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٩٥﴾ أَحَلَّ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ وَطَعَامَهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلنَّاسِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا
 اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾

آنچه در جلسه گذشته بحث خمر و میسر انجام شد ولی نه در فضای فقهی؛ چون آن چه که مشخص و قطعی است، این است که به جهت فقهی این که قبل از این که حکم حرمت آمده باشد و شخص به هر دلیلی پرهیز کرده، یا نکرده، این ها مهم نیست. در مباحث فقهی قبل از این که حکم حرمتی بیاید، مهم نیست که فرد به چه دلیلی مثلا خمر خورده! لذا در پیرامون آن، بحث فقهی هم نمی شود. آیاتی هم داریم که سبک فقهی دارد؛ مثلا آن جا که بحث اضطرار مطرح می شود. «فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ» (مائده: ۳)؛ اگر کسی در مخمصه ای قرار گرفت یا «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ» (انعام: ۱۴۵)، این ها در جایی است که حکم حرمت آمده، وقتی شخصی می خواهد میته یا گوشت خوکی را بخورد، باید غیر باغ و لا عاد مصرف کند؛ یعنی نه این که بطلبد؛ مثلا بگوید: ایول در این مخمصه گیر افتادیم و می توانیم گوشت خوک بخوریم. البته در بحث فقهی این قیود هم نمی آید که شخص نطلبد و تجاوز از حد هم نکند، منتها در این جا دارد مراتب تقوا، ایمان و عمل صالح را به ترتیب بیان می کند. «إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا»؛ شخص با تقوا، ایمان و عمل صالح به تقوای بالاتر و ایمانی می رسد که دیگر لزومی ندارد بحث عمل صالح را بکند. آن جا عمل صالح از چنین ایمانی

می جوشد. باز می رسد به تقوای بالاتر «ثُمَّ اتَّقُوا وَأَحْسِنُوا» مرتبه‌ی احسان‌های لازم و متعددی تا این‌که «احسنوا» بشود «محسن» «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

پروژه‌ی محسن شدن!

این محسنین شدن هم برای خودش یک کاری است؛ یعنی کسی جدی جدی با خودش مثل یک پروژه عمل کند. همین جوری که آدم زندگی می‌کند که چیزی از آن در نمی‌آید! و این روند آخرش می‌شود **مغفرت**؛ یعنی «باشه بیا برو بهشت!»، اما اگر بخواهد به **جنت رضوان** و **مقام مقربین** برسد و تالی تلو این مقام‌ها بشود... و خیلی کم هستند کسانی که این مسیرها را می‌روند. البته راهش بسته نیست؛ مثل قله اورست که راهش باز است، ولی کسی این مسیر را نمی‌رود. عرض کردیم که مجلسی اول در «روضه المتقین» می‌گوید: من صد هزار نفر را هدایت کردم، ولی حتی یک نفر را ندیدم این مسیر را برو! باید برای این مسیرها طرف با خودش آن را به عنوان پروژه کرده باشد؛ همان‌طور که یک درسی را برای خودش واحد برمی‌دارد، باید برای خودش یک بیست واحدی بردارد. اگر کسی این کارها را کرد و این جور برای خودش برنامه‌ریزی کرده باشد و الا ترویج این‌که خوش‌خوشان یک یا حسین بگو و برو! این جور نمی‌شود. کار لازم دارد. اگر شما به عنوان شاهد می‌خواهید نگاه بکنید، آیات معروف سوره مبارکه ذاریات را نگاه بفرمایید! «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ» (۱۶-۱۵)؛ این‌ها آنچه را خدا بدیشان می‌دهد اخذ می‌کنند. چرا این‌ها این‌گونه شده‌اند؟ چون این‌ها پیش از این محسنین بوده‌اند. یعنی چه بوده‌اند؟ معلوم است یک درجه‌ی خاصی از متقین هستند «كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ» (۱۷)؛ مدام این جوری بوده‌اند که کمی از شب را می‌خوابیدند و این برای خودش یک پروژه است. «وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (۱۸)؛ این‌ها مدام در سحرگاهان استغفار می‌کردند. این چهره وجه الهی آن‌ها بوده و در چهره وجه الخلقی شان هم این جوری نبوده که یک کمکی می‌کردند، بلکه این هم برایشان یک پروژه بوده «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (۱۹)؛ این‌ها در اموالشان سائل و محروم حقی بوده و معلوم است برای این بخش هم دارد کار می‌کند. (تنوین «حق» از تنوین‌های تفخیم است؛ مثل «رجال») این‌ها به کمک تشویق هم می‌کنند. گاهی کسی بالای منبر می‌رود و تشویق می‌کند. اگر

کسی کلا به کمک دیگران را تشویق نکند، قرآن از این‌ها جزء جهنمی‌ها یاد کرده «ولا يحض علی طعام المسکین»؛ تشویق و ترغیب به کمک به مسکین نکند، اما این محسن در اموالش حقی برای سائل و محروم قرار داده. اگر شما با ذخیره این آیه برگردید به سوره معارج، به آیاتی که شرایط کسی را نشان می‌دهد که می‌تواند خلق و طبع اولی خودش را عوض کند «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» (۱۹)؛ انسان اصلا حریص خلق شده «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» (۲۰)؛ وقتی به او شر برسد، اهل جزع و جیع و داد است «وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (۲۱)؛ وقتی خیری به او برسد، در اختیار دیگران قرار نمی‌دهد. برای خودش می‌خواهد. وقتی پولی به او می‌رسد، می‌گوید: این پول به من رسیده، نگاه کنم ببینم الان چه چیز کم دارم؟ بروم بخرم! نمی‌گوید: حالا که پولی از ارث به من رسیده، چه مشکل فرهنگی در این کشور هست؟! آدم این جور است که اگر هنر کند مقداری از آن را صدقه بدهد، آن‌هم برای این که این پول از بین نرود! چون خیلی از این صدقه دادن‌های ما برای این نیست که ما الان به فکر محرومین افتادیم! البته نمی‌گوییم که این‌ها مورد پذیرش نیست، ولی صدقه می‌دهد که از خودش دفع بلا بکند، یعنی کاملاً یک جور معامله است، نه این که به فکر محرومین جامعه باشد، یا این که بخواهد به قرب الی الله برسد و برود به سمت مقام محسنین؛ اصلا این حرف‌ها نیست. بلکه ۵ تومن می‌دهم که ۵۰ هزار تومانی‌ام سالم بماند! در حقیقت دارم خودم را بیمه می‌کنم. شما به شرکت‌های بیمه هم همین جور پول می‌دهید.

هرکسی با خودش صادقانه بررسی بکند، ببیند این کارش آیا در حد بیمه است؟ در حد دریافت آبروست؟ بالاخره آدم به خودش بیناست «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (قیامه: ۱۴)؛ یعنی انسان در فهم هر چیز عالم باشد در فهم خودش علامه است. می‌داند این هیئتی که دارد می‌اندازد، این خرجی که دارد می‌دهد، برای آبروی خودش دارد می‌دهد. دیگر این‌ها را با خدا محاسبه نکند که من که این‌همه هیئت انداختم... می‌خواستی از تو تعریف کنند که کردند! بالاخره یک معامله نقدی بود و جزایت را هم دریافت کردی. می‌خواستی بگویند: حاج آقا قبول باشد! حاج آقا خدا به مالت برکت بدهد! مردم هم گفتند دیگر! بالاخره شخص خودش عمق کارها را متوجه می‌شود. گاهی حکم صدقه حکم بیمه است؛ مثل این که به بیمه پول می‌دهد برای مواقع آتش‌سوزی، ولی این صدقه بیمه‌اش ابتکاری‌تر است؛ چون خودش مانع بروز حوادث می‌شود، نه این که بعد از حادثه جبران

کند! این که چیزی نیست که بخواهد شخص را به مقاماتی برساند. آدم این جور است که «وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا»؛ وقتی خیری به او برسد به دیگران نمی‌دهد و برای خودش نگه می‌دارد و به این فکر است که مشکلات خودش را راه بیندازد.

آن موقع، فقط کسی که بر این امر فائق می‌آید و می‌تواند طبع اولی خودش را دستکاری کند که «مصلی» است. یعنی فقط نماز گزار می‌تواند چنین کاری بکند. «إِلَّا الْمُصَلِّينَ» (معارج: ۲۲)؛ یعنی مصلی روی خلق و طبع اولی خودش هم نفوذ می‌کند. این‌ها چه کسانی هستند؟ «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (همان: ۲۳)؛ این‌ها دائما اهل نمازند. نه این‌ها که دائما در حال نماز خواندن هستند، بلکه بسیار و کامل نماز می‌خوانند «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ» (همان: ۲۴-۲۶) و بعد می‌بینید همین مصلی یک عالمه ویژگی دارد: این که تصدیق روز جزا می‌کند. و همه این‌ها در بستر تقواست «إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا»، نه این که آیا کمک می‌کند یا نمی‌کند!

آقای جوادی سر درس می‌فرمودند: مثلا یک آدم لائیک هم کمک می‌کند، منتها روی وجدانش دارد کمک می‌کند. کسی که روی وجدانش دارد کمک می‌کند، اصلا داخل بحث «انما يتقبل الله من المتقين» نیست، این در حد تخفیف عذاب است. همین که روی وجدانش دارد عمل می‌کند، و همین که وجدان نزد شارع اعتبار دارد، کارش در حد تخفیف عذاب است. این را مقایسه نکنید با کسی که فی سبیل الله و لله کار دارد انجام می‌دهد، حتی کسی که ریایی دارد کاری را انجام می‌دهد، هر سه به ظاهر یک کار دارند انجام می‌دهند، و کارشان هم تأثیر دارد ولی بین این‌ها فرق است. این که از متون دینی برای ما واضح است که کسی ریایی کار می‌کند با کسی که با نیت خدایی کار می‌کند، با هم فرق دارند، پس قطعاً کسی که روی وجدان کار می‌کند با کسی که لله کار می‌کند فرق دارد. و الا نماز ما با نماز امیرالمؤمنین چقدر فرق دارد؟ شاید به جهات ظاهری کمی فرق داشته باشد. نماز امیرالمؤمنین ۵۰ ساعت نبوده که! نماز آیت الله بهجت تا یک حدی طول می‌کشد، ولی کجا نماز ما می‌شود نماز آیت الله بهجت؟ این مال همین نیت‌هاست. نیت مثل عددی است که روی چک می‌نویسند؛ یعنی همه چک‌ها اندازه‌ی هم است، فوقش یک کم کوچک و بزرگ است و بعضی کاربن دارد و

بعضی ندارد. قیمت ورقه‌ی چک‌ها هم به اندازه هم است، ولی قیمت چک به متن و مبلغی است که در آن نوشته می‌شود و همین است که اهمیت دارد، لذا می‌بینید مصلی (با وصف اسمی) «وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ» (معارج: ۲۷ و ۲۹) «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ» (همان: ۳۲-۳۳) یک مصلی و هزار جور نتیجه‌گیری! که مصلی یعنی این! «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (همان: ۳۴)؛ کسانی که محافظت بر نمازشان دارند. نماز را تند و تند و با کله معلق نمی‌خوانند. قشنگ می‌رود که نماز بخواند. به قرینه سوره ذاریات معلوم است که این‌ها وصف محسنین است. می‌بینید در این جا هم مثل سوره ذاریات بحث «حق معلوم لسائل و المحروم» است.

احسان هم دارای مراتبی است؛ برای همین در مورد مقام احسان گفته‌اند که «أَعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ»؛ مقام احسان مقامی است که وقتی کسی به آن مقام می‌رسد خدا را می‌پرستد در حالی که گمان خدا را می‌بیند.

معارف دین بعد از معارف فطری است

این بحثی در احسان و مقام محسن بود. بالاخره بالاتری‌هایی وجود دارد. این را هم بگوییم که بحث این نیست که وقتی آدم می‌خواهد ترویج چیزی بکند، هم‌هانش از دین مایه بگذارد! مثلاً این حرف امام که عبور از چراغ سرخ حرام شرعی است، این سر جای خودش حرف درستی است، ولی قرار نیست تبلیغ دین این جور باشد! آدم باش، چراغ قرمز را رد نشو دیگر! یا حتماً باید بگوییم دروغ و غیبت حرام است؟ خوب دروغ نگو! خیلی واضح است که غیبت کردن چیز بدی است؛ یعنی سرمایه گذاشتن از دین برای این سطوح درست نیست. دین برای این سطوح نیامده. غیبت و دروغ که احتیاج به وحی ندارد! دین از آن جا شروع می‌شود که وقتی طرف از فطرتش پاس می‌دارد، از آن به بعد دین دست او را بگیرد و بالا بکشد و گرنه بسیاری از اجزاء و ارکان دین با همین مفاهیم فطری و وجدانی قابل فهم است و به قول امیر المؤمنین «لِيُثِيرُوا دَفَاتِنَ الْعُقُولِ»؛ انبیاء آمده‌اند آن دفینه‌ها را کشف کنند؛ یعنی بروند در اعماق وجود طرف و از آن اعماق دفینه‌ها را بیرون بکشند و بگویند این هم جزء گنجینه‌های توست. خودت نمی‌دیدی برایت اکتشاف کردیم. اثاره کردیم؛ یعنی در وجود شخص انقلاب فرهنگی کردیم و او به جای این که با وجدانش کار بکند، می‌بیند فی سبیل الله کار می‌کند و با یقاتلون فی

سبیل الله و هجرت فی سبیل الله و اصلا در فاز دیگری فکر می‌کند. این گنجینه‌ها را یک کسی باید از درون ما استخراج بکند و آن انبیاء و وحی و دین است و الا این حدود احتیاج به دین ندارد.

اول عقل و فطرت و سپس دین

ما به گروه سفیر که در رسانه کار می‌کردند می‌گفتیم: اگر می‌خواهی چیزی بگویی، لطفاً از دین خرج نکن! از دین مایه نگذار! که دین دارد الان این را می‌گوید! در صورتی که این چیزها احتیاجی به دین ندارد. این‌ها با فهم متعارف فهمیده می‌شود. بنده عرض می‌کنم این‌همه تراکم بحث‌های دینی و تبلیغ هر چیزی با عنوان دین، مخل است، این که بگویند هر چیزی یا حلال است یا حرام است. این باعث می‌شود که طرف دیگر به وجدان خودش مراجعه نمی‌کند و سؤال می‌کند فلان چیز حلال است یا حرام است؟! در حالی که نقطه‌ی آغاز دین از «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰)؛ رو کن به دین با فطرتی که بر آن مفسور است.

خیلی وقت‌ها که بحث دینی حال به هم زن می‌شود، به خاطر تراکم مفاهیم دینی در سطح جامعه است. ما چه احتیاجی به این همه مفاهیم دینی داریم؟ آدم باش! از چراغ قرمز رد نشو! آدم باش! دروغ نگو! آدم باش! آدم‌ها را سرزنش نکن! خود آدم به وجدان و فطرتش مراجعه کند، این‌ها را می‌فهمد.

دین با سنت‌های قومی در تضاد نیست

یا این که با مفاهیم دینی به جنگ بعضی چیزها رفتن درست نیست. شنیده‌ام که یکی از بزرگان فرمودند: «مراسم شب یلدا شرک آلود است!» مگر مردم در شب یلدا چه کار خاصی می‌خواهند بکنند؟ مثلاً می‌روند گومبا گومبا می‌کنند! شب یلدا یک سنت صالحه‌ای است که مردم و خانواده‌ها دور هم جمع می‌شوند، فوفش هندوانه می‌خورند و تخمه می‌شکنند، خوب بکنند! مگر غیر این است؟ اگر هم خیابان‌ها شلوغ می‌شود برای این است که دارند به بهانه بلندترین شب سال دیدن هم می‌روند. این جاست که امیر المؤمنین (در عهدنامه مالک اشتر) می‌فرماید: «وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ» (نهج البلاغه: نامه ۵۳)؛ سنت‌های صالحه‌ای را که سینه‌های این امت به آن‌ها خو گرفته، نقض نکن! مگر مردم در شب یلدا چه کار می‌خواهند بکنند، که مبارزه با

آن می‌رود در دستور کار؟! تا نزدیک نوروز و شب یلدا و چهارشنبه‌سوری می‌شود، می‌بینی یکسری مفاهیم دینی دارد خرج این چیزها می‌شود که مثلاً نوروز چون مربوط به ایران باستان است و ما مسلمانیم، باید این عید را منتقل کنیم به روز غدیر! بابا! با این نوروز صدور این امت شکل گرفته و مردم مگر چه کار می‌کنند؟ خانه‌هایشان را تمیز می‌کنند، این که کار خوبی است و بعد هم به دید و بازدید هم می‌روند و الان هم که ضرورت دید و بازدید خانوادگی بیشتر شده. حضرت به مالک اشتر می‌فرماید: با مدام جنگیدن با سنت‌های صالحه، و شکستن آن‌ها، وزر و وبالش به گردن تو خواهد افتاد. خیلی از سنت‌ها اصلاً اسلامی نیست و ایرانی است و از قدیم هم بوده. اگر شما احکام را نگاه نکنید، بسیاری از احکام معامله امضایی و تأییدی است؛ یعنی شارع رفتار اقتصادی مردم را دیده و آن را امضا کرده و کثیری از این‌ها را امضا می‌کند و از دو تایی آن نهی می‌کند! این جور نیست که اسلام بیاید و همه ماقبل خود را شخم بزند و بگوید هم‌ه‌اش بی‌خود بوده و من می‌خواهم یک دور دیگر از اول بچینم! این نیست! لذا شرع با رحم به سنت‌های مردم حتی سنت‌های کوبایی شکل گرفته و اسلام تمام سنت‌های صالحه را می‌پذیرد و آن‌ها را امضا می‌فرماید و از برخی هم نهی می‌فرماید.

(۹۴): «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبْلُوَنَكُمْ اللَّهُ بَشِيءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ

فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ ای مؤمنین! حتماً خداوند شما را می‌آزماید (با دو تأکید) به یک چیزی از صید که دستان و نیزه‌های شما به آن می‌رسد تا این که خدا بداند چه کسی هست که از خدا بترسد.

این که دارد «لِيَعْلَمَ اللَّهُ»؛ تا این که خدا بداند. این‌ها علم‌های فعلی خداوند است و اشتباه است که «تا معلوم بدارد» معنا کنیم. فعل هم حادث است و خارج از ذات خداست و خدا در همان نقطه می‌داند. مگر می‌شود خدا نداند؟ بله! به علم فعلی؛ مثل این که بگویید مگر می‌شود خدا رزق ندهد؟ بله در جایی خدا رزق نمی‌دهد و رزاق از اسماء فعلی خداست و لذا از مقام فعل انتزاع می‌شود و به خدا نسبت داده می‌شود.

می‌دانید که نفس^۳ «حال» در بدن نیست، در بدن حلول نکرده؛ مثل رنگ در جسم که اگر یک تکه از جسم را بزنی یک تکه از رنگ هم با آن می‌پرد؛ مثلاً اگر سرانگشت را قطع کنید، احساس نمی‌کنید که من شما لب‌پر شد! این به خاطر ویژگی نفس است که ذاتاً مجرد است، ولی در مقام کارش و فعلش مادی عمل می‌کند؛ یعنی

می‌خواهد ببیند باید چشم در راستایی عمل کند و معداتی درست بکند که نفس بتواند ببیند. این مجرد نه متحرک است، نه ساکن؛ یعنی دیمانسیون و واحدهای آن به تحرک و سکون نمی‌خورد، اختلاف واحد دارد؛ مثل این که من از شما بپرسم درخت زوج است یا فرد است؟ عدد تقسیم می‌شود به زوج و فرد، درخت که به زوج و فرد تقسیم نمی‌شود! درخت و عدد با هم اختلاف واحد دارند. این یک چیز است و آن یک چیز دیگر! نفس هم نه ساکن است، نه متحرک؛ چون بعد و مکان ندارد و برای همین حرکت مکانی هم ندارد. نه این که می‌تواند داشته باشد و ندارد بلکه اصلاً برایش تصور نمی‌شود کرد و این در واحد، دکا و دیمانسیون‌های دیگر است.^۴ اصلاً در فضای دیگری است. بعضی می‌گویند پس چرا این‌جوری است که من احساس می‌کنم وقتی دارم حرکت می‌کنم، نفس من دارد حرکت می‌کند؟ من وقتی می‌روم دیگر این‌جا نیستم ولی بحث می‌کنیم که نفس‌جا ندارد!

جواب: اگر دقت کنید تجربه شما این نیست که نفس شما دارد حرکت می‌کند، بلکه تجربه شما این است که می‌بینید وقتی بدن‌تان به سمت جاهایی حرکت می‌کند و در تیررس بعضی اشیاء قرار می‌گیرد، نفس شما دارد ادراکات به‌خصوصی می‌کند؛ یعنی بدن‌تان آن‌جا می‌رود و در تیررس این اشیاء قرار می‌گیرد، نفس‌تان این را ادراک می‌کند و وقتی نفس‌تان برمی‌گردد و در تیررس چیزهای دیگر قرار می‌گیرد یک ادراکات دیگری پیدا می‌کند. آدم خیلی باید روی خودش دقت کند تا این تجربه را متوجه بشود که من حرکت نمی‌کنم، بلکه بدن حرکت می‌کند و با حرکت بدن ادراکات جدید برای نفس حاصل می‌شود، ولی من به قدری با بدنم انس گرفته‌ام که خودم را در صحنه احساس می‌کنم؛ مثلاً در این سینماهای 3d سه بعدی و چهار بعدی، شما در صحنه نیستید، ولی واقعا حس می‌کنید در صحنه هستید! اگر آن عینک مخصوص را بردارید می‌فهمید که در صحنه نیستید و اصلاً در صحنه حرکت نمی‌کنید. شما متحرک نیستید، ولی چون عینک روی چشم‌تان است و تمام این اتفاقات دارد می‌افتد، شما خودتان را در صحنه احساس می‌کنید! نفس هم همین‌جوری است؛ یعنی اصلاً جایی نیست، منتهای مراتب وقتی بدن شما به سمتی نزدیک می‌شود، نفس‌تان ادراکات جدید می‌کند و خودتان حرکت نمی‌کنید. اگر کسی این را تجربه بکند، معنی علم فعلی حق را می‌فهمد. خدا به جهت ذاتی جایی نیست،

ولی در مقام فعل وقتی می‌رود ادراکاتی می‌کند، آن‌جا نفس در مقام فعل آن‌جا را ادراک می‌کند. و وقتی آن‌جا را ادراک می‌کند، این‌جا را ادراک نمی‌کند. یکی از مباحث مهم فلسفی همین صفات فعل و صفات ذات است که باید به جای خودش محول بشود. ولی این حرف اساساً نادرست است که گفته می‌شود: «لیعلم الله»؛ یعنی تا خدا معلوم بدارد. معنی درست این است که «تا خدا بداند»، منتها در مقام فعل.

مشخص است که خدا به جهت ذاتی «می‌داند». خدا همه چیز را می‌داند: «ان تجهر بالقول فانه يعلم السر و اخفی»؛ اگر شما آشکارا صحبت می‌کنید، نه تنها خدا جهر را می‌داند، سرّ و نهان را می‌داند. (سرّ آن چیزهایی است که شما در چنگ خودتان نگه داشته‌اید) و خدا اخفی را هم می‌داند. اخفی آن چیزی است که آن شما را در چنگ خود نگه داشته است. یک چیزهایی در ضمیر ناخودآگاه ماست که ما را در چنگ خود نگه داشته است که اصلاً تمام علاقه‌ها مال همان اخفی است که دارد ما را این طرف و آن طرف می‌کشد.

روایت خوبی در این زمینه هست از امیر المؤمنین در حکمت ۹۳ نهج البلاغه که می‌فرماید: آزمایش خاصیت دنیاست «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ»؛ کسی از خدا نخواهد که خدایا من به فتنه دچار نشوم! چون که نمی‌شود. از خدا سؤالی را نکن که ممکن نیست؛ مثل این که کسی بگوید: خدایا من نمی‌رم! اصلاً قرار نیست کسی نمیرد. «لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ»؛ برای این که احدی نیست مگر این که مشتمل بر فتنه است؛ یعنی همه دچار فتنه می‌شوند. آزمایش به شوهرشان، به زنشان، به بچه‌شان، به محیط کارشان، به مالشان، به دینشان. همه یکسری از این آزمایش‌ها می‌دهند. «وَلَكِنْ مِنْ اسْتِعَاذٍ فَلَيْسَتْ عِزٌّ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ»؛ اگر کسی می‌خواهد استعاذه بکند، از مضلات فتن به خدا پناه ببرد که خدایا من دچار فتنه‌هایی نشوم که همراه‌کننده باشد و من در این فتنه گمراه بشوم! «فَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ يَقُولُ: «وَأَغْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»؛ خداوند فرموده است که بدانید که اموال و اولاد شما فتنه هستند؛ یعنی این‌ها وسیله‌ی آزمایش هستند. آدم مال، اولاد، محیط کار، زن و بچه دارد و این اموال و اولاد به عنوان مثال است. «وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّاحِطُ لِرِزْقِهِ، وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ»؛ و معنی فتنه این است که خدا بندگانش را آزمایش می‌کند با اموال و اولاد تا روشن شود چه کسی غضبناک است از قسمتش و چه کسی راضی است؟! این که خدا

چرا با من این طور می‌کند؟! یک موقع طرف با تندی با خدا حرف می‌زند و یک موقع کسی راضی به قسمتش است. «وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَغْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ با این که خدا اعلم است، و خدا می‌خواهد با این قضیه زیرها رو بیاید و معلوم بشود و حجت تمام بشود. در این زیر و رو کردن اولاً خودش می‌فهمد. بارها به نقل از یکی اساتید عرض کرده‌ام که می‌فرمودند: ما مثل استخرهای آبی هستیم که کف آن مقدار زیادی لجن دارد. وقتی آب را از رو دست می‌زنی می‌بینی آب تازه‌ای است، ولی امان از موقعی که این استخر هم بخورد و لجن‌ها بالا بیاید! البته این بالا آمدن‌ها یک خاصیت خوبی دارد و آن این که خود شخص می‌فهمد که کیست؟! تا اگر احتیاج به لایروبی دارد بکند. «وَلَكِنْ لِيُظْهِرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ»؛ برای این که افعال ظاهر بشود که براساس آن‌ها مستحق ثواب و عقاب بشود؛ یعنی افعالی انجام بدهد که هم خودش متوجه بشود، هم حجت تمام بشود تا بشود کسی را عقاب و ثواب داد.

پس ویژگی این امتحانات این است که طرف را بالا می‌آورد و نشان می‌دهد و خیلی وقت‌ها در قرآن نشان می‌دهد که بعضی وقت‌ها تمام این فشارها، فتنه‌ها، بلاها و آزمایش‌ها برای این است که کسانی که راه به سمت خدا پیدا نمی‌کنند، با این بلاها یک راهی پیدا بکنند به سمت خدا؛ یعنی طرف خدا را بفهمد. اتفاقاً از اعظم براهینی که کسی می‌خواهد خدا را پیدا بکند، همین چیزهاست.^۵

توده مردم وقتی می‌پرسند که خدا را چطوری می‌توانم پیدا کنم؟ خیلی وقت‌ها همین بحث پشت در بیمارستان که همان ماجرای فلک است، برایشان حجت است. این ماجرای فلک را قرآن در چند جا می‌گوید که این جاها می‌شود خدا را پیدا کرد، ولی اتفاقاً خدا نشان می‌دهد که درست است که پیدا می‌شود، ولی چندان هم به درد نمی‌خورد! یعنی وقتی طرف احساس می‌کند الان من پولدارم، ولی به درد نمی‌خورد، یا من آشنا دارم، علم دارم، پارتی دارم، به درد نمی‌خورد؛ یعنی در یک لحظه احساس می‌کند همه این‌ها فرو ریخت. آن‌جا که اسباب فرو می‌ریزد، می‌بینی ناگهان طرف خدا را پیدا می‌کند. این صحنه‌ها برای همه هم پیش می‌آید. این که می‌بینی حسب و نسب، مال و پول، پارتی همه‌اش این‌جا شکست. این‌جا بهترین راه خدایابی است. اگر نگاه در سوره یونس، آیه ۲۲ که این نکته را دارد دقت بکنید!

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أُنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ *

البته لزومی ندارد آدم این صحنه را آدم در کشتی ببیند، ممکن است در هواپیما، یا پشت در بیمارستان ببیند. یک جاهایی انسان می بیند همه چیز فرو ریخته است!

«هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ»؛ وقتی شما با کشتی می روید و این باد موافق می وزد و دارد سرنشینان را حرکت می دهد «وَفَرِحُوا بِهَا»؛ این ها به باد سرخوش اند که ناگهان باد توفنده ای می آید از هر طرف به صورت رگباری. آن جا دیگر شما نمی توانید آن را مدیریت بکنید. دیگر شخص محاط که می شود، «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» همان جا خدا را می خواند با حالت اخلاص که «لَئِن أُنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»؛ اگر از این مرا نجات بدهی من از شاکرین خواهم بود.

می بینید عملاً این یک حرف تیپیکال است. آیه داستان افراد خاصی را مطرح نمی کند، تیپ آدم ها را در رنج می فشارند تا خدا را پیدا بکنند، ولی لزوماً در این صحنه نیست. «فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ»؛ وقتی نجات می دهد (اذا فجائیه) این هم با یک آرامش و شیب ملایم اتفاق نمی افتد بلکه ناگهان می بینی همه چیز تمام شد؛ انگار که سرندی بود که در یک لحظه زیر آب رفت و پر آب شد، ولی وقتی ناگهان بیرون کشیده شد، دیگر در آن آبی نیست. اگر این آیات را مقایسه کنید با سوره بینه «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ»؛ تا بینه نیاید این ها منفک نمی شوند. بینه چیست؟ «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً»؛ خود رسول اصل آن بینه است «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ»؛ معلوم است که اتحاد حول محور شخصیت رسول انجام می شود نه در حول معارف که این ها تفرقه نکردند مگر بعد از این که رسول آمد. حالا این قسمت را در برابر آن «مخلصین له الدین» نگاه بکنید! «وَمَا أَمَرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً»؛ و امر نشدند مگر این که عبودیت بکنند برای خدا حق گرایانه. این که کسی را فشار بدهند که حق را پیدا بکند که گرایش به حق نیست که! این که حنفاء نیست! آن چه که امر شده این است که

«وَمَا أَمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ»؛ فرد حق گرایانه به سمت خدا میل داشته باشد و حرکت بکند.

این که دارد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ تا این که بداند چه کسی در غیب از خدا می ترسد. درباره این آیه این معنا را عرض کردیم که این مال کف کار است؛ یعنی وقتی کسی ندیده، خدا را بپرستد و خشیت داشته باشد که این خوب هم هست، منتها این خدای ندیده با آن خدای دیده خیلی فرق دارد. «لوجدوا الله»؛ خدای پیداشده. کسی که خدا را پیدا می کند با کسی که خدا را پیدا نمی کند، به جهنم ندیده را قبول دارد و دارد کار انجام می دهد، خیلی فرق دارد. برای همین وقتی لحن کلام را نگاه بکنید، لحن مثبتی نیست! «لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ»؛ تا ببینیم چه کسی از خدا می ترسد؟! «فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ کسی اگر بعد از این تجاوز بکند، برای او عذابی دردناک است.

امتحانات سخت برای مؤمنان و امتحانات پیچیده برای فاسقان

امتحان ها به ظاهر پیچیده است. امتحان هایی که شما دستور دارید که کاری نکنید و بعد می بینید خدا دائماً عوامل انجام آن را در اختیار شما قرار می دهد. برخی از آن پیچیدگی ها به خاطر خطای خود شخص است که دارد یک جور کارهایی می کند که بر پیچیدگی امتحان می افزاید. اگر در داستان شهر بندری که در سوره اعراف آیه ۱۶۳ آمده نگاه بکنید، از سنخ امتحان های پیچیده است که اگر به حوزه ها می دادند که بررسی کنند، مثلاً می گفتند: حالا این اشکالش چیست؟ دارد:

«وَأَسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»

«وَأَسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا»؛ سؤال می کند از قریه ای که در کنار دریا بودند (شهر بندری) که این ماهی ها در روز شنبه که قرار بود این ها صید

نکنند، «شُرْعًا» می‌آمدند (شرعا جمع شارع است؛ یعنی اتوبانی می‌آمدند!) «وَيَوْمَ لَا يَسْتَبِتونَ لَأَن تَأْتِيهِمْ»؛ غیر شنبه هم نمی‌آمدند.

می‌بینید امتحان پیچیده است و این‌ها چه کردند؟ شنبه ماهی‌ها را گیر می‌انداختند. به این که صید نمی‌گویند! الان این آیه را به حوزه‌ها بدهید نمی‌توانند بررسی فقهی کنند! ما جایی می‌توانیم حکم بدهیم که مفهوم احراز بشود، ولی این جا صدق مفهوم احراز نمی‌شود. ماهی گیر انداختن که ماهی صید کردن نیست! وقتی می‌گویند در ایام احرام صید نکنید، اگر حیوانی را نگه بدارید که صید محسوب نمی‌شود! یک حیوان وحشی را باید شکار کنی تا بشود صید. می‌بینید که امتحان واقعا امتحان پیچیده‌ای است. این که شنبه‌ها در برکه اتوبانی رد می‌شدند و غیر شنبه هم رد نمی‌شدند، از این ساده رد نشوید! که کسی که بررسی می‌کند، باید این جا نیت شارع را احراز کند، دیگر نمی‌تواند کار فقهی بکند. باید مذاق الشارع را لحاظ بکند. برای همین می‌گوید: «ذَلِكَ نَبَلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ اگر ما این کار را کردیم به این دلیل بود که این‌ها یک فسقی را مداوماً انجام می‌دادند و ما آن‌ها را این جور امتحان کردیم، وگرنه اگر یک جامعه‌ای برمदार حق حرکت بکند، امتحاناتش سخت می‌شود ولی پیچیده نمی‌شود. امتحان جنگ بدر، امتحان سختی بود اما پیچیده نبود. معلوم است که کی به کی است، ولی جامعه‌ای که شروع می‌کند به فسق کردن، مرتب با امتحان‌های پیچیده‌تر که گره کور است، روبه‌رو می‌شود جامعه با این دست امتحان‌های کلاف‌های درهم پیچیده مواجه می‌شود.

قرآن هم نمی‌گوید ما همه را این جور امتحان می‌کنیم، می‌گوید: «ذَلِكَ نَبَلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ این امتحان پیچیده به این دلیل است که یک عده مدام داشتند فسق می‌کردند. حالا بیا یک امتحان جدید! بدهید به حوزه‌ها اگر توانستند حل کنند! عمراً بتوانند! و بعد هم «کنونا قرده خاسئین» می‌شوند بوزینه! می‌دانید که مجازات «مسخ» بعد از امتحان «سبت» بود.

حالا این که دارد «تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاخُكُمْ» صید در حد تیررس و دسترس برسد، معلوم نیست برای همه این اتفاق بیفتد که این به صید احتیاج داشته باشد و صید تا این لبه‌ها بیاید؛ مثلاً پرنده اینقدر پایین پرواز کند که

آن را با دست بگیرد! چون صید باید یک چیز وحشی باشد. ممکن است کسی لازم نباشد چنین امتحان‌های پیچیده پس بدهد.

«لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

این نکته که تا خدا اسرار شما را بداند که چه کسی در غیب از خدا می‌ترسد، خدا در آیات متعددی این معنا را مطرح کرده. ما فکر می‌کنیم چیزی که در فعل ما باشد مورد محاسبه خدا هست و در فقه هم همین است، در صورتی که قرآن این را نمی‌گوید. قرآن نمی‌گوید فعل شما مورد محاسبه خداست، می‌گوید: «وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحْسَبِكُمْ بِهِ اللَّهُ» (بقره: ۲۸۴)؛ آن چه ابداء و اظهار می‌کنید مورد محاسبه خداست و آن چه را هم اخفاء می‌کنید، مورد محاسبه خداست؛ یعنی ضمیر شما مورد محاسبه خداست. و بزرگان می‌فرمایند خود این یعنی ضرورت خودسازی! که یک چیزهایی هست که در درون من است که در یک «لیبلونکم الله»‌هایی خود را نشان می‌دهد. طبق این روایتی که عرض کردم، بالاخره خدا این را از ضمیر خارج می‌کند، بیرون می‌آورد و نشان می‌دهد: براساس آن چه در سرّ و اخفای از سرّ خودت.

از آیات کوبنده سوره کهف این است که «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسَبُونَ أَنَّهم يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (۱۰۴-۱۰۳)؛ می‌خواهی خبرت بدهم به زیانکارترین‌ها؟ کسانی که حرکات گمراهانه دارند می‌کنند و خودشان هم مطمئن هستند که کارهایشان درست است؟! «وَهُمْ يُحْسَبُونَ»؛ وقتی خودشان را مورد محاسبه قرار می‌دهند، فکر می‌کنند دارند کار خوب انجام می‌دهند! این خاصیت امتحان است که باید خدایی که می‌خواهد جزاء و پاداش بدهد، این زیرها را در امتحان‌هایی بالا بکشد، به صورت عمل در بیاید تا براساس این‌ها ثواب و عقاب بدهد؛ لذا ضرورت دارد که معلوم شود درون من و اخفای از سرّ من چه چیزی هست. بعضی از بزرگان در مورد سرّ از اخفی گفته‌اند در شرایطی می‌شود کشف کرد؛ یعنی نگاه کرد و دقت کرد که چه چیزهایی من را کنترل می‌کند و این طرف و آن طرف می‌کند و انسان این‌ها را کشف بکند و ناگهان می‌بینید ضمیر ناخودآگاه در جاهایی خودآگاه می‌شود؛ مثلاً به یک کارگر یک قدری احترام می‌گذارند، و به یک سرمایه‌دار خیلی بیشتر احترام می‌گذارند. وقتی در خودم نگاه می‌کنم می‌بینم یکی از ملاک‌های جدی

من در احترام گذاشتن‌ها همین پول است! هنوز به طور جدی «ان اکرمکم عندالله اتقاکم» را قبول نکردم. این‌ها همان چیزهایی است که مرا کنترل می‌کند؛ چون می‌بینم وقتی این آقا آمد من تمام قد بلند شدم، ولی وقتی آن آقا آمد من اصلاً بلند نشدم! حتی نباید فریب ظواهری که از اهل بیت صادر می‌شود را خورد! طرف باید خودش مواظب خودش باشد؛ مثلاً در روایات در بحث قضاء پیغمبر می‌فرماید: «من به بینات و ایمان قضاوت می‌کنم»؛ یعنی من به وسیله محاکم قضایی قضاوت می‌کنم. بعد پیغمبر می‌گویند: من می‌دانم بعضی از شما الحن و چرب‌زبان‌تر نسبت به بعضی دیگر هستید؛ مثلاً وکالت خوانده‌اید و بلدید از خودتان دفاع کنید و محکمه را بپیچانید! بعد از محکمه‌ای که من پیغمبر قاضی آن هستم یک چیزی از مال رفیقان بالا می‌کشید و من هم آن مال را به شما می‌دهم ولی «فَإِنِّي قَطَعْتُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ»؛ آن چه به شما دادم قطعاً قطعه‌ای از آتش است. من با این کار قطعه‌ای از آتش را برای تو بردم! خودت حواس خودت را جمع کن! بعداً نگویی من این را از محکمه‌ی قضایی پیغمبر گرفتم! واقعا آدم به این می‌رسد که آقا! خودت آدم باش!

روایت دیگر: علی بن ابراهیم از پدرش نقل می‌کند می‌گوید: من خدمت امام جواد بودم. صالح بن محمد بن سهل که مسئول اوقاف قم بود، آمد پیش امام جواد(ع) گفت: یا سیدی! شما ده هزار درهم به من داده بودی که خرج بعضی بکنم، خودم احتیاج داشتم خرج کردم، شما حلال کن! حضرت می‌گویند: «أنت فی حلّ»، بعد که بیرون می‌رود امام جواد به کنار دستی‌شان می‌گویند: جالبه که طرف می‌رود مال اوقافی، سهم آل محمد و ایتم و مساکین و ابن سبیل و فقرا را می‌خورد، بعد می‌آید می‌گوید: «إِجْعَلْنِي فِي حِلِّ آتْرَاهُ ظَنُّ أَنْ أَقُولَ لَا أَفْعَلُ»، می‌گوید مرا حلال کن. آیا فکر می‌کنی من به او «نه» می‌گویم؟ من را دارد در این محذور قرار می‌دهد و می‌گوید حلال کن! من می‌گویم حلال، ولی تو آدم باش! بعد می‌گویند: «وَاللَّهِ لَيَسْئَلَنَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ ذَلِكَ سُؤالا حَثِيثًا»؛ خدا از همین پولی که خورده فردای قیامت بدجوری از او بازخواست می‌کند.

در بحث «تقریر امام» باید به شدت دقت بشود. در آن جا می‌گویند که سکوت یا تأیید باید در مقامش باشد؛ مثلاً نیروی متولی قم (امام) را از دست می‌دهد و می‌آید امام را در محذور قرار می‌دهد و حلالیت می‌طلبد. این

بودجه نیروی آن امام است. البته یک مقدارش حلال ولی در قیامت پدرت را در می‌آورند؛ یعنی این‌ها را باید در فضای کاملاً طبیعی دید، [و به آن استناد کرد] نه در فضایی که امام را در محذور قرار داده‌اند!

قرآن می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ» (بقره: ۲۳۵)؛ آنچه در نفس و جانتان می‌گذرد، بعداً می‌نشینید چه فکری می‌کنید، این‌ها را خدا می‌داند و بازخواست می‌کند که این‌ها باید به جد مورد دقت قرار بگیرد.

صلوات!

^۱. «کانوا قلیلاً» تفاوت اسم و فعل را عرض کرده‌ام که فعل آن جایی است که گاهی از انسان سر می‌زند؛ مثلاً دنگش می‌گیرد و یک نماز شبی می‌خواند. اما کسی در مقام اسم است که مدام نماز شب می‌خواند.

^۲. ه بصیره تای مبالغه است؛ مثل علامه چون انسان که مؤنث نیست که بصیره صفتش بشود

^۳. بحث «نفس» را ما با طلبه‌هایمان داشتیم که مثالی از آن را این‌جا بیان می‌کنیم

^۴. شما که مهندسی خواندید این اصطلاحات را می‌دانید چیست.

^۵ - ما مثل شما وقتی در تاکسی می‌نشینیم راحت نیستیم. تا می‌نشینیم ملت روی ما هستند تا پیاده شویم؛ یعنی یک منبر مفتی می‌رویم که البته در حد خودش جالب است. من به یکی از رفقای پزشکم گفتم که اگر می‌خواهی حال ما را بفهمی روپوش پزشکی را بپوش و بیا توی خیابان تا بفهمی مردم با ما چه می‌کنند! یعنی از بحث نظری پزشکی با تو خواهند کرد تا معرفی تمام درد و بلاهایشان و بعد هم هر چه فحش به نظام پزشکی دارند حواله خواهند کرد و البته بعضی هم تشکر می‌کنند. همه جوره دارد.

^۶. من خودم دقیقاً در این صحنه قرار گرفتم. ۲۰ سال پیش با لنج داشتیم قشم می‌رفتیم، یکهو لنج شد پر کاه و موج‌های عجیب و غریبی شروع شد. اولش همه ساکت شدند و یکهو همه ترکیدند و آن‌جا کاملاً خدا خودش را نشان داد که وقتی اسباب قطع می‌شود، سیم آدم‌ها وصل می‌شود.